

## فواید شاهنامه از حیث لغت و صرف و نحو

### سعید نفیسی

**چکیده:** شاهنامه کتابی است که هر کس به فراخور فهم و دانش خود می‌تواند از آن در زمینه‌های مختلف بهره‌گیرد. یکی از بهره‌های عمده آن در زمینه لغت و معنی دقیق آنهاست. از راه شاهنامه می‌توان معانی بسیاری کلمات را که فرهنگ‌نویسان در آن تردید دارند، به دست آورد. دیگر استفاده صرفی و نحوی از نحوه جمله‌بندی حکیم طوس است. در اینجا از دو هزار بیت آغاز شاهنامه استفاده شده است.

**کلیدواژه:** شاهنامه، لغت معنی، صرف و نحو زبان شناسان بر مبنای شاهنامه.

این کتابی که در این روزها در گیتی ولوله افکنده و نهصد و اند سال است که بر جهان فرمانروایی می‌کند، دریایی است که سال‌ها در آن غوطه‌توان خورد. بعضی از حکمای الهی خدا را چنین وصف کرده‌اند که هر کسی به فراخور فهم و دانش خویش، از کوردک تا پیر کوژیشت و از زن و مرد و از دانا و نادان، چیزی از آن درک می‌کند. این کتاب هم دریایی است که هر کس به فراخور اندیشه و خرد خود، به هر زمان و در هر دیار، به هر حال و به هر سن، از آن سودی برمی‌دارد. این کتاب تنها برای نژاد ایرانی نوشته نشده، برای فرزند آدمی پرداخته شده است، داستان رستم و سهراب و بیژن و پیران و گردآفرید و دیگر پهلوانان نیست، بلکه داستان دل و جان آدمی زاده است. هر

سطری از آن را فایده‌ی است و هر کلمتی از آن را زیبایی صوری و معنوی. اگر برای دیگران گوهر گرانبهایی است که ره‌آورد سالیان است، برای ایران گنج زوال‌ناپذیری است که همواره سودی دیگر می‌بخشد و هر کسی که به هر آرزو آن را بگشاید، از آن نومید و نابهره باز نمی‌گردد. خدای داند که این مرد طوسی در نهصد و اند سال پیش چه بنیانی نهاده است که تا جهان باشد پایدار خواهد ماند! در زبان او سحری است که پیرو برنا را جادو می‌کند و در سخنان او شکوه و جلالی است که دانا و نادان را پای بست خود می‌سازد. فواید این کتاب ربّانی که گویی فرشتگان از آسمان برین فرود آورده‌اند، به اندازه‌ای است که به شمار نتوان آورد. در این سطور می‌خواهم به شمه‌ای از فواید لغوی و صرف و نحوی این کتاب کریم اشارت کنم و این یک فایده از هزاران فایده آن است. هر بیتی از این کتاب از فایده‌ی تهی نیست و عمرها می‌خواهد که دانشمندان ایران بر سر هر یک بیت آن اندیشه کنند و سخن‌ها در آن بگویند و بنویسند. برای اینکه این راه تحقیق باز شود، من دو هزار بیت از آغاز این کتاب را گرفته‌ام و فوایدی فراهم ساختم که برای نمونه در این چند سطر یادداشت می‌کنم و این فواید لغوی و صرف و نحوی در باب کلماتی است که در کتاب‌های لغت و صرف و نحو متوجه آنها نشده‌اند:

### فواید لغوی

«پرستنده» در شاهنامه کراراً به معنی خادم آمده است، از آن جمله در این بیت:

جدا کردشان از میان گروه      پرستنده را جایگه کرد کوه

«کجا» در این کتاب، هم چنان که در زبان شعرای قدیم، کراراً به معنی «که» آمده

است، از آن جمله در این بیت:

نسودی سه دیگر گره را شناس      کجا نیست بر کس از ایشان سپاس

در این بیت «همکنان» را به معنی «همگان» و همه کسان آورده است:

کجا کارشان همکنان پیشه بود      روانشان همیشه پر اندیشه بود

در این بیت «کالبد» را به معنی قالب اعم برای اجسام آورده است:

هر آنج از گل آمد چو بشناختند      سبک خشت را کالبد ساختند  
 در این بیت «درودن» را به معنی عام کردن آورده است (نه تنها خاص درو کردن):  
 به روزی دو کس بایدت کشت زود      پس از مسغز سرشان ببايد درود  
 در این بیت «درنگ» را به معنی مجال و فرصت آورده است:

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ      یکایک ندادش زمانی درنگ  
 در این بیت «انجمن شدن» را به معنی گرد شدن و جمع شدن آورده است:

چو ضحاک بر تخت شد شهریار      برو سالیان انجمن شد هزار  
 در این بیت «آویختن» را به معنی دست زدن اعم آورده است:

چو آمدش هنگام خون ریختن      به شیرین روان اندر آویختن  
 در این بیت «پرداختن» به معنی آماده کردن آمده است:

از آن دو یکی را بپرداختند      جزین چاره‌ای نیز شناختند  
 در این بیت و در بسیار موارد دیگر «کشی» را صفت برای پادشاهان ایران به معنی اعم آورده است و تنها منسوب به سلسله کیان نیست:

پرستنده کردیش بر پیش خویش      نه رسم کشی بد نه آئین نه کیش  
 در این بیت «براز» قید مرگب به معنی محرمانه آمده است:

چنین گفت ضحاک را از نواز      که شاها چه بودت بگویی براز  
 در این بیت «خان» را به معنی سرای آورده است و خانه مصغّر همین کلمه است:

که خفته به آرام در خان خویش      بدینسان بترسیدی از جان خویش  
 در این بیت و در بسیاری از موارد دیگر «یا خود» را به جای «یا آنکه» آورده است و همین ترکیب در بعضی از لهجه‌های ایران باقی است:

نگه کن که هوش تو بر دست کیست      ز مردم نژادست یا خود پرست  
 در این بیت «پرمش» را به معنی پردل و «بن افکندن» را به معنی طرح کردن آورده

است:

شه پرمتش را خوش آمد سخن      که آن سرو پروین رخ افکند بن

در این بیت «چراغ» را به معنی مجازی برای خورشید آورده است:

جهان از شب تیره چون بز زاغ      هسمانگه سر از کوه برزد چراغ

در این بیت «جگر خسته» را به معنی فاعلی به جای جگر خسته کننده آورده است:

ز کشور به نزدیک خویش آورید      بگفت آن جگر خسته خوابی که دید

در این بیت و در بسیاری از موارد دیگر «نهانی» را به معنی محرمانه آورده است:

نهانی سخن کردشان خواستار      ز نیک و بد گردش روزگار

در این بیت «گشادن» را به معنی فاش کردن آورده است:

گر این راز بر ما نباید گشاد      دگر سر به خواری ببايد نهاد

در این بیت «پردخته» مخفف پرداخته به معنی تهی کرده و «را» به جای برای آمده

است:

بدو گفت پردخته کن سر ز باد      که جز مرگ را کس ز مادر نژاد

در این بیت «باز جای» به معنی به جای خود آمده است:

چو آمد دل تاجور باز جای      به تخت کئی اندر آورد پای

در این بیت «پیر سر» را به معنی رسیده به پیری آورده است و «پیرانه سر» نیز به

همین معنی در مقام قید و از این ماده است:

که کس در جهان گاو چونان ندید      نه از پیر سر کاردانان شنید

در این بیت «باز خوردن» به معنی برخوردارن و تلافی کردن آمده است:

از آن روز بانان ناپاک مرد      تنی چند روزی بدو باز خورد

در این بیت «باژ» به معنی اعم مزد آمده است نه به معنی اخص باج و خراج:

اگر باژ خواهی روانم تراست      گروکان کنم دل بدان کت هواست

در این بیت «پرستنده» به معنی پاسبان و نگهبان آمده است:

پرستنده بیشه و گاو نغز      چنین داد پاسخ بدان پاک مغز  
در این بیت «پند» به معنی امر و فرمان آمده است:

که چون بنده در پیش فرزند تو      بباشم پذیرنده پند تو  
در این بیت «زنهارگیر» به معنی امان و پناه دهنده است:

سه ساله پدر وار از آن گاو شیر      همی داد هشیار زنهارگیر  
در این بیت «زنهاردار» نیز به معنی پناه و امان دهنده است:

دوان مادر آمد سوی مرغزار      چنین گفت با مرد زنهاردار  
در این بیت «پی بریدن» به معنی دل بریدن و دل کندن است:

ببرم پی از خاک جادوستان      شوم با پسر سوی هندوستان  
در این بیت «ستردن» به معنی فرو ریختن آمده است:

چو گفتم این سخن خوب رخ را ببرد      ز بس داغ او خون دل می سترد  
در این بیت و در بسیاری از موارد دیگر «پست کردن» به معنی نابود کردن آمده است:

بیامد از آن کینه چون پیل مست      مر آن گاو پرمایه را کرد پست  
در این بیت «ایوان» را به معنی اعم خانه و از پای اندر آوردن را به معنی ویران کردن آورده است:

به ایوان او آتش اندر فکند      ز پای اندر آورد کاخ بلند  
در این بیت و در جاهای دیگر «داستان زدن» به معنی نقل کردن آمده است:

چه گویم کیم بر سر انجمن      یکی دانشی داستاتم بزن  
در این بیت «یازیدن» را به معنی دراز کردن آورده است چنان که شعرای دیگر هم گفته اند:

چنان بد که ضحاک جادوپرست      از ایران به جای تو یازید دست  
در این بیت و در موارد بسیار «چه مایه» را به معنی «چقدر» و «چه مقدار» آورده

است:

ازو من نهانت همی داشتم      چه مایه به بد روز بگذاشتم  
در این بیت «رُست» را به معنی اعم آورده است نه به معنی اخص برای گیاه:  
ابر گفت ضحاک جادو دو مار      برست و برآورد از ایران دمار  
در این بیت «پای» را به معنی مجازی برای تاب و توان آورده است:  
بدو گفت مادر که این رای نیست      ترا با جهان سر به سر پای نیست  
در این بیت «پیوند» را به معنی رسم و آئین آورده است:  
جز این است آئین و پیوند کین      جهان را به چشم جوانی مبین  
و نیز از این شعر همین معنی بر می آید:  
بدو باز دادند فرزند اوی      به خوبی بچستند پیوند اوی  
در این بیت «داستان» به معنی واقعه آمده است:  
بباید برین بود همداستان      که من ناشکیم بدین داستان  
و از این بیت نیز همین معنی بر می آید:  
تو شاهی و گر ازدها پیکری      بباید بدین داستان داوری  
در این بیت «دژم» به معنی عبوس و گرفته آمده است و شعرای دیگر نیز به همین  
معنی آورده‌اند:  
بدو گفت مهتر به روی دژم      که برگوی تا از که دیدی ستم  
در این بیت «دست بردن» را به معنی دست‌درازی کردن و دست‌اندازی کردن آورده  
است و دستبرد نیز از همین ماده است:  
ستم گر نداری تو بر من روا      به فرزند من دست بردن چرا  
در این دو بیت «شمار» را به معنی داوری آورده است و «روز شمار» از همین ماده  
است که به معنی روز رستاخیز و روز داوری و حساب باشد:  
شماریت با من بباید گرفت      بدان تا جهان ماند اندر شگفت

مگر کز شمار تو آید پدید      که نوبت به گیتی به من چون رسید  
 از قافیه این بیت برمی آید که «گرفت» را به فتح راء نیز می توان خواند:  
 سر و دل پر از کینه کرد و برفت      تو گفتی که عهد فریدون گرفت  
 در این بیت «گرد برخاست» را به معنی هیاو برخاست آورده است:  
 همان کاوه آن بر سر نیزه کرد      همان گه ز بازار برخاست گرد  
 در این بیت «هوا کردن» را به معنی آرزو کردن و هوادار بودن آورده است:  
 کسی کو هوای فریدون کند      سر از بند ضحاک بیرون کند  
 در این بیت «بوم» را به معنی بدنه و پیکره آورده است:  
 بیاراست آن را به دیبای روم      ز گوهر برو پیکر و زرش بوم  
 در این بیت «گرد» به معنی گرده و قرص آمده است:  
 بزد بر سر خویش چون گرد ماه      یکی فال فرخ پی افکند شاه  
 در این بیت «نهیب» به معنی آزار آمده است و «پرداختن» به معنی پاک کردن:  
 بگردان ز جانش نهیب بدان      بپرداز گیتی ز نابخردان  
 در این بیت «ساز گرفتن» به معنی آماده شدن آورده است:  
 فریدون سبک ساز رفتن گرفت      سخن راند و هر کس نهفتن گرفت  
 در این بیت و در بسیاری از موارد دیگر «تافتن» را به معنی روی سوی چیزی کردن آورده است:

چو بگشاد لب هر دو بشتافتند      به بازار آهنگران تافتند  
 در این بیت «پیکر» را به معنی نقشه و طرح آورده است:  
 جهاندار پرگار بگرفت زود      و زان گرز پیکر بدیشان نمود  
 در این بیت «توشه» به معنی آذوقه سپاه آورده است:  
 به پیلان گردن کش و گاو میش      سپه را همی توشه بردند پیش  
 در این بیت «درود» به معنی سلام آورده است و شعرای دیگر نیز بسیار به کار

برده‌اند:

درآمد بدین جای نیکان فرود  
 فرستاد نزدیک ایشان درود  
 در این بیت «بند» به معنی قفل آمده است:  
 که تا پندها را بدانند کلید  
 گشاده به افسون کند ناپدید  
 در این بیت «رودبان»، چنانکه از اشتقاق آن هم پیداست، به معنی پاسبان رود آمده است:

چو آمد به نزدیک ارونند رود  
 فرستاد زی رودبانان درود  
 در این بیت «نخست» به معنی پیش از وقت آمده است:  
 مرا گفت کشتی مران تا نخست  
 جوازی نیایی به مهرم درست  
 در این بیت «گلرنگ» به معنی اعم برای اسب آمده است:  
 سرش تیز شد کینه و جنگ را  
 به آب اندر افکند گلرنگ را  
 در این بیت «راه‌جوی» به معنی راهرو و رهوار آمده است:  
 نشست از بسر باره راه‌جوی  
 سوی شاه ضحاک بنهاد روی  
 در این بیت «آرام» به معنی اعم به جای آرامگاه آمده است:  
 به مردی نشیند در آرام تو  
 ز تاج و کمر بسترد نام تو  
 در این بیت «شوریدن» به معنی تغیر کردن و تند کردن آمده است:  
 به دشنام زشت و به آواز سخت  
 به تندی بشورید با شور بخت  
 در این بیت «همگروه» را به معنی همدست و همدستان آورده است:  
 سپاهی و شهری بگردار کوه  
 سراسر به جنگ اندرون همگروه  
 در این بیت «ورزش» به معنی اعم برای شغل و کار آمده است:  
 شما دیر مانید و خرم بوید  
 به رامش سوی ورزش خود شوید  
 در این بیت «گزیرد» از گزیر به معنی چاره و ضرورت آمده است، در این صورت به قیاس باید مصدر آن گزیرفتن (گزیریدن) باشد مانند پذیرفتن و گرفتن:



میر جز کسی را که نگزیردت      به هنگام سختی به بر گیردت  
 در این بیت «شناختن» را به معنی دانستن آورده است:

بزرگان لشکر چو بشناختند      بر شهریار جهان ساختند  
 در این بیت «زیبا» را به معنی زینده آورده است:

از آن پس بدیشان نگه کرد شاه      که گفتند زیبای تختست و گاه  
 در این بیت «چربی» را به معنی چرب زبانی و نرمی و ملایمت آورده است:

زمین را بیوسید و چربی نمود      بدان مهتران آفرین بسرفزود  
 در این بیت «بدی» را به ضمّ باء به معنی بادی در مقام دعا و آرزو یعنی باشی آورده  
 است:

بدو گفت چندل که خرّم بدی      همیشه ز تو دور دست بدی  
 و نظیر همین بیت و به همین معنی و صورت بیتی در کتیبه قصر شیرین در حدود  
 خانیقین بوده است<sup>۱</sup> از زمان ساسانیان بدین گونه:

هژیرا به کیهان انوشه بدی      جهان را به دیدار توشه بدی<sup>۲</sup>  
 در این بیت «پادشاهی» به معنی مملکت و قلمرو پادشاه آمده است:

مرا پادشاهی آباد هست      همم گنج و مردی و بنیاد هست  
 محمود خان ملک الشعرا نیز همین کلمه را در مدیحه به همین معنی سروده است:

جغد ازین پس به سوی خانه بدخواه رود      که نمانده است در این پادشهی جای خراب  
 در این بیت «چو» را به معنی چنانکه آورده است:

که ما نیز نام سه فرخ نژاد      چو اندرخور آید نکرديم یاد  
 در این بیت «آب گنده» را به معنی گندیده در آب آورده است:

۱. دولتشاه سمرقندی. تذکرة الشعرا، چاپ لیدن، ص ۲۹.

۲. احتمالاً بدی به معنی بادی بوده است نه بدی.

پیامش چو بشنید شاه یمن  
 بیژمرد چون آب گنده سمن  
 در این بیت «نندر خورد» را مخفف نه اندر خورد آورده است:

اگر گویم آری و دل ز آن تهی  
 دروغ ایچ نندر خورد با مهی  
 در این بیت «ازین در» را به معنی ازین حیث و ازین باب آورده است:

ازین در سخن هرچه تانست یاد  
 سراسر یمن بر ببايد گشاد  
 در این بیت «میستان» را به معنی جای می و «نیستان» را به معنی نیزار آورده است:

زمین را به خنجر میستان کنیم  
 به نیزه هوا را نیستان کنیم  
 در این بیت «کار بستن» را به معنی پیروی کردن و عمل کردن آورده است و شعرای دیگر نیز بدین معنی بسیار سروده‌اند:

شما هرچه گویم ز من بشنوید  
 اگر کار بندید خرم بوید  
 در این بیت «ژرف بین» را به معنی باریک‌بین و دقیق آورده است:

یکی ژرف بین است شاه یمن  
 که چون او نباشد بدین انجمن  
 در این بیت «همسرا» را به معنی همداستان و هم آواز و هم سخن آورده است، از سرانیدن که به معنی سخن گفتن هم آمده:

بباشید یکبارگی همسرا  
 مباحثید از یک‌دگر خود جدا  
 در این بیت «بازار شکستن» را به معنی رونق و رواج بردن آورده است:

بدان‌گه که پیوسته شد کارشان  
 به هم بر شکستند بازارشان  
 در این بیت «افسرور» را به معنی افسردار و تاجدار آورده است:

سه افسرور از پیش سه تاجور  
 رخانشان پر از شرم بود از پدر  
 در این بیت «می به یاد کسی خوردن» را به معنی شراب به سلامتی کسی خوردن آورده:

سه پور فریدون سه داماد اوی  
 نخوردند می جز همه یاد اوی  
 در این بیت «نشستن‌گه» را به معنی نشیمن آورده و نظایر بسیار در زبان ما دارد:

نشستن گهی ساخت شاه یمن همه نامداران شدند انجمن  
 در این بیت «سزاید» را به معنی سزاوار باشد آورده و ازین قرار مصدر آن سزائیدن  
 است:

برفت و بیامد پدر وار پیش چنان چون سزاید به آئین و کیش  
 در این بیت «پرسیدن» را مطلق احوال پرسیدن آورده چنانکه در جاهای دیگر نیز  
 می توان یافت:

فریدون پرسید و بنواختشان به اندازه بر جایگه ساختشان  
 در این بیت «فرسته» را که اسم مفعول از فرستادن است، چنانکه در زبان فارسی  
 نظایر بسیار دارد، به معنی فاعلی آورده است:

به دل پر ز کین شد به رخ پر ز چین فرسته فرستاد زی شاه چین  
 در این بیت «دیدار» را به معنی دیده و چشم آورده است:

به دیدار دل بنگر این داستان کزین گونه نشیدی از راستان  
 در این بیت «تیز ویر» را به معنی تیز هوش آورده است و یادگیر را به معنی پرحافظه:  
 گزیدند پس موبدی تیز ویر سنخنگوی و بینا دل و یادگیر

در این بیت «پندمند» را به معنی حاوی و شامل پند آورده است:  
 چنین گفت کین نامه پندمند علوم به نزد دو خورشید گشته بلند  
 در این بیت «کرد» را به معنی کرده و کردار آورده است:

از آن پس که هرگونه کرد جهان شده آشکارا بسو بر نهان  
 در این بیت «آزار» را بر سبیل تعارف به معنی درد سر و صداع و زحمت آورده  
 است، چنانکه در زبان عوام هم هست:

دوان آمد از بهر آزارتان همان آرزومند دیدارتان  
 در این بیت «بودن» را به معنی ماندن آورده است، چنانکه امر آن «باش» نیز در  
 محاورات به معنی بمان متداول است:

چو از بودنش بگذرد روز چند      فرستید نزد منش ارجمند  
 در این بیت «پرسش» را به معنی اعم به جای احوال پرسی آورده است:  
 دو پرخاشجوی و یکی نیک خوی      گسرفتند پرسش نه بر آرزوی  
 در این بیت «رای زن» را به معنی مشاور آورده است از رای زدن به معنی مشورت  
 کردن:

سرا پرده پرداخت از انجمن      خود و تور بنشت با رای زن  
 در این بیت «هنگامه» را به معنی مشغله آورده است:  
 به هنگامه باز گشتن ز راه      نکردی همانا به لشکر نگاه  
 در این بیت «زیر پای کردن» را به معنی زیر پای افکندن آورده است:  
 اگر بیخ او نگلانی ز جای      ز تخت بلندت کند زیر پای  
 در این بیت «زین کشیدن» را به معنی غاشیه کشیدن و کنایه از احترام کردن آورده  
 است:

سهر بلند ارگشد زین تو      سرانجام خشت است بالین تو  
 در این بیت «نشست» را اسم مکان به معنی نشستن‌گاه و نشستن‌جای و نشیمن  
 آورده است:

یکایک برآمد ز جای نشست      گرفت آن گران کرسی زر به دست  
 در این بیت «اندازه گرفتن» را به معنی عبرت گرفتن آورده است:  
 چو شاهان کشی بی‌گنه خیر خیر      ازین دو ستمکاره اندازه گیر  
 در این بیت «پذیره شدن» را به معنی استقبال کردن آورده است:

پذیره شدن را بیاراستند      می و رود و رامشگران خواستند  
 در این بیت «بدرد» را به حالت صفت و به معنی دردمند آورده است:  
 هیونی پدید آمد از تیره گرد      نشسته برو سوگواری بدرد  
 در این بیت «رخان» را جمع به معنی گونه آورده است و نه چهره و روی که

فرهنگ‌نویسان ضبط کرده‌اند:

سپه شد رخان دیدگان شد سپید      که دیدن دگرگونه بودش امید  
 در این بیت «پذیره» را که اسم فاعل از پذیرفتن است، به حالت اسم فعل به معنی  
 استقبال و پذیرایی از پیشباز آورده است:

چو خسرو بدانگونه آمد ز راه      چنین بازگشت از پذیره سپاه  
 در این بیت «دل شستن» را به معنی دست شستن و دست کشیدن و چشم پوشیدن و  
 دل برداشتن آورده است:

یکی پند گویم ترا من درست      دل از مهرگیتی بیایدت شست  
 در این بیت «داغ دل» را به حالت صفت مرکب به معنی داغ‌دیده دل آورده است:  
 سپه داغ دل شاه با های و هوی      سوی کاخ ایرج نهادند روی  
 در این بیت «شاه‌پور» را به معنی مطلق شاهزاده آورده است:

فریدون سر شاه پور جوان      بیامد به بر در گرفته نوان  
 در این بیت «از در» را به حالت صفت مرکب به معنی در خور و فراخور آورده  
 است، چنانکه شعرای دیگر هم سروده‌اند:

بر آن تخت شاهنشاهی بنگرید      سر شاه را نو در تاج دید  
 در این بیت «جشن‌گاه» را به معنی جای جشن آورده است:

تهی دید از آزادگان جشن‌گاه      به کیوان برآورد کرد سپاه  
 در این بیت «نفرید» را از نفریدن به معنی نفرین کردن مشتق کرده است:

برافشاند بر تخت خاک سپاه      بنفرید بر جان بدخواه شاه  
 در این بیت «خان و مان» را به جای خانمان در دو کلمه آورده و ظاهراً خان به معنی  
 سرای است که خانه مصغر آن است و مان از فعل ماندن است به معنی بجا گذاشتن و  
 گویا خان و مان اموال غیرمنقول و منقول را معنی می‌دهد:

به زَنار خونین ببستش میان      فکند اندر آتش همه خان و مان

در این بیت «اندر گذار» را به معنی بیخشا و عفو کن آورده است:

همی گفت کای داور کردگار بدین بی‌گنه کشته اندر گذار

در این بیت «پیماید» را به معنی در نوردد آورده است:

چو دیدم چنین زان سپس شاید کجا خاک بالا بپیمایدم

در این بیت «بزار» را به حالت قید مرکب به معنی «بزاری» آورده است:

سرت را بریده بزار اهرمن تنت را شده کام شیران کفن

در این بیت «بگذاشتند» را به معنی گذرانده‌اند آورده است:

چه مایه چنین روز بگذاشتند همه زندگی مرگ پنداشتند

در این بیت «هنگامه» را به معنی وقت و زمان و هنگام گفته است:

چو هنگامه زادن آمد پدید یکی دختر آمد ز ماه آفرید

در این بیت «برگشت» را به معنی بزرگ شد سروده است:

چو برگشت و آمدش هنگام شوی چو پروین بدش روی و چون قیر موی

در این بیت «درنگ» را به معنی مدّت و زمان آورده است:

نیا نامزد کرد شویش پشنگ بدو داد و چندی برآمد درنگ

در این بیت «روا نکردن» را به معنی روا نداشتن گفته است:

چنان پروریدش که باد و هوا بسرو برگزشتن نکردی روا

در این بیت «چیره زیان» را به معنی زیان آور گفته است:

بجستند از آن انجمن هر دوان یکی پاکدل مرد چیره زیان

در این بیت «گردون» را به معنی عرابه و گردونه جنگی آورده است:

به گردون‌ها بر چو مشک و عییر چه دیبا و دیسار و خز و حریر

در این بیت «برز» را به معنی بلندی و فراز مطلق آورده است:

بسیامی گزارم ز هر دو رهی بدین برز درگاه شاهنشهی

در این بیت «نوشته» را به معنی سرنوشت و قضا و قدر و «بوش» را که اسم فعل از

بودن است به معنی هستی و وجود آورده است:

نوشته چنین بود بر ما روش به رسم روش اندر آید بوش

در این بیت «خواهشگر» را به معنی خواهشمند آورده است:

منوچهر را با سپاه گران فرستد به نزدیک خواهشگران

در این بیت «بیوئیم» را به معنی بکوشیم سروده است:

بسپوئیم تا آب رنجش دهیم چو تازه شود تاج و گنجش دهیم

در این بیت و در بسیاری از موارد دیگر «دو رویه» را به معنی دو سوی و از دو طرف

آورده است؛ آژده را به معنی رنگ کرده:

دو رویه بزرگان کشیده رده سراپای یکسو بزر آژده

در این بیت «کمر» را همچنان که در محاورت باقی مانده، به معنی کمر بند آورده

است:

به زرین عمود و به زرین کمر زمین کرده خورشیدگون سر به سر

در این بیت باز خریدن را عوض و کیفر گرفتن آورده است:

خریدن ازو باز خون پدر به دیبا و دینار و گنج و گهر

در این بیت «بن» را به معنی اساس و پایه سروده است:

شنیدم همه هرچه گفتی سخن جامع علوم نگه کن که پاسخ چه یابی ز بن

در این بیت «خیره» را به معنی عبث و بیهوده آورده است:

که گفتار خیره نیرزد به چیز ازین در سخن چند رانیم نیز

در این بیت «پرداختن» به معنی فارغ شدن آمده است:

کنون چون ز ایرج پرداختند به کین منوچهر بر ساختند

در این بیت «رزم خواه» به معنی رزمجوی و جنگجوی آمده است و «نستوه» به

معنی جنگی و ستیزنده و مبارز:

سپهدار چون قارن رزم خواه چو شاپور نستوه پشت سپاه

در این بیت «از آن» را به معنی از آن جهت و از آن روی سروده است:  
 از آن تاکنون کین او کس نخواست      که پشت زمانه ندیدیم راست  
 در این بیت «دست پیش کردن» را به معنی پیشدستی کردن آورده است:  
 نه خوب آمدی با دو فرزند خویش      که من جنگ را کردمی دست پیش  
 در این بیت «بودنی» را به معنی وضع و حال آورده است:  
 همه بودنی‌ها به روشن روان      بدید آن گرانمایه مرد جوان  
 در این بیت «فرستیده» را از فرستیدن به معنی فرستادن آورده است:  
 دو شاه و دو کشور نشسته به راز      بگفتند کامد فرستیده باز  
 در این بیت «سالاریار» را به معنی حاجب و پیشخدمت آورده است:  
 بیامد همانگاه سالار یار      فرستاده را برد زی شهریار

### فواید صرف و نحوی

گذشته از این فواید لغوی که در شاهنامه می‌توان یافت و این شواهد کافی است برای آنکه مسلم سازد چه مایه از آنها از فرهنگ‌نویسان و از کسانی که در این کتاب تتبع کرده‌اند، فوت کرده است. فواید صرف و نحوی نیز در شاهنامه بسیار است و برای نمونه فوایدی چند را که در همین ابیات دوهزارگانه آغاز کتاب یافته‌ام، یادداشت می‌کنم:

از آن جمله است «شین فاعلی» که در زبان عوام در آخر سوم شخص مفرد از فعل ماضی معمول است «گفتش» و «رفتش» که او گفت و او رفت معنی می‌دهد و فردوسی عین همین شین را کراراً در شاهنامه آورده است از آن جمله در این بیت:

فرانک بدو داد فرزند را      بگفتش بدو گفتن پند را

و نیز در این بیت:

به ضحاک گفتش ستاره شمر      که روز تو آرد فریدون به سر



دیگر آن است که معمولاً «ان» را علامت جمع برای روح داران یا چیزهای منسوب بدان می‌دانند، یعنی می‌پندارند که انسان و حیوان و نبات و اعضای انسان و حیوان را به «ان» جمع می‌بندند و جز آن را به «ها» گذشته از آنکه فردوسی شعرای دیگر چیزهای دیگر را که جزو این شمار نیست به «ان» جمع بسته‌اند مانند شبان و روزان، در این بیت جمع گوهر را گوهران آورده است و این دلیل دیگری است که آن قاعده پابرجا نیست:

بر آن بی بها چرم آهنگران      بر آویختی نو به نو گوهران

دیگر آن است که در کتاب‌های نظم و نثر قدیم ما مکرراً دیده شده است که برای فاعل جمع فعل مفرد می‌آورند؛ مخصوصاً فریدالدین عطار در تذکرة الاولیا این کار را بسیار کرده است، این بیت شاهنامه نیز دلیل دیگری است که آوردن فعل مفرد برای فاعل جمع در زبان فارسی مجاز است:

خورش خانه پادشاه جهان      گرفت آن دو بیدار فرخ مهان

و حتی ازین شعر برمی‌آید که هرگاه عدد بر سر اسم درآید، می‌توان آن اسم را جمع بست، چنانکه «دو بیدار فرخ مهان» آورده است و نه «دو بیدار فرخ مه».

دیگر از فوایدی که ازین کتاب به دست می‌آید این است که گاهی ابیات آن معانی را که فرهنگ‌نویسان به خطا ضبط کرده‌اند، یا در آن تردید داشته‌اند، تصحیح می‌کند یا از تردید بیرون می‌آورد، از آن جمله است کلمه «بیجاده» که فرهنگ‌نویسان در معنی آن تردید دارند و هم آن را کهربا معنی کرده‌اند و هم نوعی از یاقوت، ولی ازین بیت فردوسی مسلم می‌شود که قطعاً به معنی کهرباست:

شد آن تخت شاهی و آن دستگاه      زمانه رسودش چو بیجاده کاه

دیگر کلمه «دیباه» است که دیبا و دیبه مخفف آن و دیباج معرب آن است و فرهنگ‌نویسان آن را پارچه حریر الوان و رنگارنگ دانسته‌اند ولی از این بیت فردوسی یقین می‌کنیم که پارچه سرخ بوده است:

بدان را ز بید دست کوتاه کنم      زمین را به خون رنگ دیبه کنم

بالجمله این کتاب گران بهای شریف، گذشته از فواید دیگر، دریایی است از فواید لغوی و صرف و نحوی که اگر در آن دقت و تتبع کامل کنند، نه تنها لغات بسیار برای حوائج روزانه به دست می‌آید، بلکه بسا مشکلات زبان فارسی گشاده می‌شود و برای اینکه راه این گونه تحقیق در شاهنامه باز شود در این سطور نمونه‌های چند از فوایدی که در لغت و صرف و نحو از دو هزار بیت آغاز این کتاب می‌توان برداشت، یادداشت کردم که سرمشقی برای کسانی که می‌خواهند ازین راه خدمتی به ادبیات ایران کنند، در میان باشد، امید است که پویندگان این راه دنباله این اندک تتبع را بگیرند و به نتایجی که حتماً باید ایرانیان روزی بدان برسند، هر چه زودتر کامیاب گردند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی